



مدیریت خمس در عصر غیبت

پدیدآورده (ها) : فیاض، محمد صادق

فقه و اصول :: پژوهش نامه فقهی :: تابستان 1390 - شماره 4

از 45 تا 82

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/879814>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 22/07/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

مدیریت خمس در عصر غیبت

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۲۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۲/۲۰

محمدصادق فیاض*

چکیده

غیبت کبری در تاریخ تشیع، مرحله‌ای است که علاوه بر تأثیر در رفتارهای سیاسی شیعیان در ساحت اندیشه نیز تحولاتی را رقم زد که یک نمونه آن به باب خمس مربوط می‌گردد. مهم‌ترین مسئله‌ای که در این زمینه، فراروی فقیهان قرار گرفت، مدیریت خمس در عصر غیبت بود. مجموع رهیافتهای ارائه شده طیفی وسیعی را تشکیل می‌دهد که مرور بر آنها، چشم‌اندازی از تحولات دانش فقه را راجع به سه مقوله تعیین کننده، یعنی خمس، سهم امام و جایگاه فقیه، نشان می‌دهد. این نوشتار بر آن است تا از میان این رهیافتها، سه دیدگاهی را که متعلق به مشهور، و دو فقیه معاصر، یعنی مرحوم مغنیه و مرحوم امام خمینی علیه السلام است، بررسی نماید. اهمیت این سه رویکرد در این است که دیدگاه مشهور علاوه بر پایگاه گسترده تاریخی در دوران معاصر مدافعان نیرومند پیدا کرده است. دو نظریه معاصر نیز با چالش کشیدن مشهور، به ترتیب، عقبه‌های مطمئن تری را به لحاظ تئوریک جست‌وجو کرده و به یافته‌های نظام‌مندتر در عرصه عمل دست یافته‌اند.

کلیدواژه‌ها: خمس، عصر غیبت، هزینه کرد سهام، جایگاه فقیه.

* طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه.

۱. بیان مسئله

خمس با آنکه در اصل وجوبش کمترین ابهامی وجود ندارد، اما در جزئیات آن به‌ویژه درباره مدیریت آن در عصر غیبت همواره باب مناقشه باز بوده است. این گفت‌وگوها البته به تناسب روند تکاملی فقه و دخالت متغیرهای تأثیرگذار دیگر هم به لحاظ افقی و عمودی، متحول شده است. چندین تئوری در این بستر زاده شده‌اند که برخی در حد گمانه‌های ابتدایی باقی مانده‌اند و برخی هم اکنون نیز به شدت مطرح‌اند. محور جالب توجه در این میان نظریه دخالت فقیه جامع شرایط در مدیریت خمس است که از آغاز چندان حضور پررنگ ندارد، ولی در روند تکاملی اجتهاد به یکی از گفتمانهای مهم تبدیل می‌گردد. ظهور «فقه سیاسی» یکی از حلقه‌های قدرتمند این جریان است که به تحکیم موقعیت و تبیین مسئولیت فقیه در قبال این درآمد دینی کمک شایانی نموده است. تا قبل از این، از دخالت فقیه در مدیریت خمس بیشتر به عنوان یک فرد امین یاد می‌شد یا اینکه چون فقیه پیشوای دینی است، متدینان باید احتیاطاً جانب او را فرو نگذارند. اما در منظومه فقه حکومتی، خود مبانی اتخاذ شده درباره ماهیت خمس فقط پذیرای گزینه مدیریت فقیه جامع شرایط است.

این نوشتار تلاش می‌کند تا بار دیگر در پرسشهای ذیل تأمل کند: اولاً، مفهوم خمس چیست؟ ثانیاً، وجوه خمس را در عصر غیبت چه‌گونه و که باید مدیریت کند؟ ثالثاً، آیا می‌توان در این باره، از یک دیدگاه مسلط‌تر چون اجماع یا شهرت سخن گفت؟ رابعاً، اگر هست، چه جایگاهی برای فقیه در این مدیریت، پیش‌بینی شده و چالشهای آن چیست؟ و بالاخره، با یک نگاه سیستمی، کدام رویکرد در نحوه مدیریت و نقش فقیه در آن، آسیب‌ناپذیرتر و راهبردی، سخن می‌گوید؟ شاید یک نکته نو در این میان، کاوشی در مفهوم‌شناسی موضوع است که از

یافته‌های مرتبط با آن در جایگاه یک پارادایم استفاده شده است. نیز تمرکزی نسبتاً پر رنگ بر اندیشه‌های فقیه فقید معاصر لبنانی، مرحوم محمدجواد مغنیه (۱۹۰۴-۱۹۸۰م)، صورت گرفته است. طرح اختصاصی آرای این فقیه نوآور از آن جهت اهمیت دارد که ایشان در عین وفاداری به کلیت گفتمان مشهور در باب مدیریت خمس، رهیافت آن را درباره نقش فقیه قابل دفاع نمی‌داند و نیز گویا تنها فقهی شیعی سیاست‌اندیش است که نه خمس را به‌عنوان یک درآمد دولتی می‌پذیرد و نه ولایت فقیه و تولیت حاکمانه او را بر خمس (برای اطلاع از جایگاه تقد مغنیه، نک: عنایت، مفهوم نظریه ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی ۱۳۷۵: ۳۴).

۲. مفهوم‌شناسی

خمس از ریشه «خم س»، در لغت برای شمارش یک پنجم اشیاء به کار می‌رود (فراهیدی، کتاب العین ۱۴۱۰: ۴/۲۰۵). در اصطلاح فقها نیز با حفظ همین معنا، حقی است که خداوند متعال آن را به میزان یک پنجم بر برخی اموال بندگان واجب کرده تا در مصارف معین پردازند. به تعبیر مرحوم شیخ انصاری رحمته الله:

خمس در شریعت نام حقی است که برای حجت خدا [رهبر معصوم] و مانند آن، واجب شده است (شیخ انصاری، کتاب الخمس ۱۴۱۵ق: ۲۱).

برابر تعریف صاحب‌جواهر رحمته الله که کمی از تعریف شیخ متفاوت به نظر می‌رسد: خمس حق مالی است که خدا، مالک حقیقی هستی، در مال مخصوصی برای خود و بنی‌هاشم فرض کرده است. بنی‌هاشم کسانی‌اند که هم تدبیر امور و ریاست مردم به دست آنها بوده‌اند... این نصاب معین کرامتی است که خدا عوض صدقات و اوساخ برای آنها، مقرر فرموده است (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام بی تا: ۱۶/۲).

نکته‌هایی که در این تعاریف شایان تأمل است عبارت‌اند از:

الف. «حق» بودن خمس، چنان که در این دو متن و در اکثر متون فقهی تکرار

شده، یک نکته کلیدی است. تا آنجا که ما می‌دانیم، تلاش متمرکز برای شناخت مفهوم، طبقه‌بندی و آثار حق را نخستین بار شیخ انصاری آغاز کرد (شیخ انصاری، کتاب المکاسب ۱۴۱۵: ۳/۹). انگیزه وی از پرداختن به جزئیات این مفهوم، بررسی جایگاه حقوق در مبادلات مالی بود که بعد از آن از سوی شارحان اندیشه شیخ نقد و تحلیل گردید. آنچه ما باید بدانیم این است که حق در اکثر این گفت‌وگوها، یک مقوله متفاوت از ملک و حکم عنوان شده است. برابر تحقیقی جدید، این سه مفهوم با اینکه ذاتاً اعتباری‌اند، اما مفاد یکسان ندارند و حق متناسب با معنای لغوی خود، به معنای «سزاواری» می‌آید. در این تلقی، حق حامل یک سنخ امتیازی برای ذی حق است که دست‌کم به درجه ملکیت نمی‌رسد.^(۱) در این کاربرد، حق هم وصف متعلق قرار می‌گیرد هم وصف صاحب حق؛ مثلاً گفته می‌شود خمس حق امام است و نیز گفته می‌شود امام بر اموال مردم حق خمس دارد (انصاری، الفرق بین الحق والحکم و الملک ۱۳۱۶: ۳۳). از همه روشن‌تر، مرحوم شهید صدر رحمته الله نیز در جملاتی کوتاه از حق تحلیلی ارائه کرده که مهم‌ترین ویژگی‌اش، همان تفاوت با ملکیت است (نک: شهید صدر، اقتصادنا، ۱۴۱۷: ۱۲۰).

ب. با اینکه جهت مصرف خمس به طور اجمال بیان شده، ولی متعلق آن عملاً مسکوت نهاده شده است. توجیهی که برای آن می‌توان حدس زد این است که چون راجع به متعلق خمس، به شکل فراگیر، اتفاق نظر وجود ندارد، از پیش کشیدن اختلافها اجتناب شده است. شاید اگر اشاره به مستحقان خمس هم به نحو انعطاف‌پذیرتر مطرح می‌گردید، چالشهای این تعریف به حداقل می‌رسید. مشکل این است که نخست شیخ خمس را حقی برای حجت تعریف کرده، در حالی که این تعریف تنها شامل عصر حضور بوده و قرار مبنای خود او که بعداً خواهیم دید جامع زمان غیبت نیست. در مقابل، بر اساس تعریف صاحب جواهر، تکلیف خمس در زمان حضور تبیین نشده و این صد و هشتاد درجه مقابل دیدگاه خود این فقیه

بزرگوار است که در باب هزینه خمس بعدها بیان می‌کند. از این‌رو، مناسب این به نظر می‌رسد که مسائل اختلافی و یا آنچه در تضاد با مبانی یک فقیه قرار دارد، به عنوان تعریف مسلم، از سوی خود وی، در جایگاه تعریف گنجانده نشود و بهتر آن است که در این مقام به تمایزاتی بسنده گردد که خمس را اولاً از سایر مالیات شرعی مانند زکات، متمایز کند و ثانیاً، جهت مصرف آن را از قیودی غیراجماعی، رها نماید، مانند این:

«خمس حقی است که باید به میزان یک پنجم از اموال خاص در جهت مصالح عمومی مسلمانان، پرداخت شود».

این گزاره‌ها فقط نشان می‌دهد که تفاوت خمس با دیگر وجوه شرعی به لحاظ کمی چیست و برای کیست. افزون بر این، در اینکه به چه اموالی تعلق می‌گیرد، با چه شرایطی و مصادیق مصلحت اسلامی کدام‌اند، چون هیچ مبنای اتفافی وجود ندارد، عجلتاً از آن عبور شده است.

۳. حکم فقهی خمس

حکم تکلیفی: حکم تکلیفی خمس به اندازه‌ای روشن است که گفته‌اند از ضروریات دین است (نجفی، همان: ۲/۱۶؛ سیدزیدی ۱۴۱۹: ۴/۲۳۰). از این‌رو، اگر شاخص ضروری دین، بی‌نیازی فهم آن از اجتهاد و تقلید یا آشکار بودن برای عموم مسلمانان باشد، هرگونه استدلال و اطناب در این قسمت، بی‌فایده خواهد بود.

حکم وضعی: آیا مالک در مالی که متعلق خمس است، می‌تواند با در نظرداشتن پرداخت خمس، تصرف نماید؟ پاسخ این پرسش گویا تا پیش از مرحوم سید یزدی به طور مستقل مطرح نشده است. البته نمونه این بحث در زکات پیشینه پر دامنه دارد (نک: همدانی، مصباح‌الفقیه ۱۴۱۶: ۱۳/۲۳۵ - ۲۵۶). بیشتر فقیهان هم به دلیل وحدت فرجام خمس و زکات از این جهت، وارد بحث مستقل در کتاب خمس نشده‌اند (نک:

سید یزدی، همان: ۴/ ۲۹۹). مرحوم خوئی رحمته الله، از فقیهان معاصر، از قیاس خمس و زکات در این قسمت انتقاد می‌کند. به نظر وی، علاوه بر تفاوت ظاهر ادله اثباتی هر یک (المستند فی شرح العروه الوثقی ۲۰۰۰: ۲۹۱ و ۲۸۷)، در زکات روایاتی داریم که به موجب آن دست مالک در تصرف باز است و جای چنین مستندات صریحی در موضوع خمس خالی است، هرچند امکان تعمیم آن بر خمس نیز متفی نخواهد بود (خوئی، همان: ۲۸۸). به هر حال، مسئله تعیین کننده در اینجا کالبدشکافی این تعلق است که اولاً ماهیت آن چیست و ثانیاً، به چه چیزی تعلق می‌گیرد. تنوع پاسخهایی که به این سؤالات داده شده، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد، ولی ما در این جا به دیدگاه مرحوم خوئی اشاره می‌کنیم که از نظرگاه او و برخی فقیهان معاصر، سنخ تعلق خمس مالکانه و متعلق آن نیز عین و به نحو اشاعه حقیقی هم هست (همان: ۲۹۰).

برای اثبات این مدعا به ادله متعدد تمسک شده که البته در تطبیق آنها اما و اگرهای فراوان وجود دارد. بررسی روند این استدلالها ما را از مقصد اصلی دور می‌کند، اما تنها این نکته را یادآوری می‌کنم که چنین نظرگاهی در باب تعلق خمس، روشنگر برخی فروعات اساسی مسئله به عنوان یک مبنای جامع، هرگز نبوده تا از آن در بحث تصفیه وجوه خمس و نیز شرکت یا عدم شرکت صاحبان سهام به عنوان شریک حقیقی با مالکان استفاده (نک: سید یزدی، همان: ۴/ ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۰۶؛ خوئی، همان: ۳۴۴ - ۳۴۵؛ نجفی، همان: ۱۶/ ۱۰۱-۱۰۴ و ۱۰۸).

۴. مدیریت خمس و دیدگاهها

چنانکه متداول است، بحث از مدیریت خمس در فقه شیعه در دو دوره دنبال می‌شود؛ دوره حضور معصوم علیه السلام و دوره غیبت. در دوره حضور مسئله از مسلمات است که اختیار آن با امام معصوم است. ماجرا از عصر غیبت آغاز می‌شود که در این دوره خمس را چه باید کرد.

فقیهان در مواجهه با این مشکل راههای متعدد را پیموده‌اند. جالب توجه این

است که از زمان مرحوم شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ق) که فقه استدلالی شیعه حرکت خود را آغاز می‌کند، تا دوره معاصر، این رویکردها در کش و قوس قرار داشته‌اند. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) تا دوره خویش از چهار دیدگاه در این زمینه نام برده (المبسوط: ۱۳۱۷: ۱/۲۶۳؛ النهایة ۱۴۰۰: ۲۰۰-۲۰۱) که در عصر محدث بحرانی (۱۱۰۷-۱۸۶ق) این آمار به چهارده دیدگاه، افزایش می‌یابد (بحرانی، الحدائق الناضرة ۱۴۰۵: ۱۲/۴۳۷). واضح است این نوشتار از یک سو گنجایش بررسی همه این آرا را ندارد و از سویی سقوط اکثریت آنها از حیز اعتبار بدیهی می‌نماید (خویی، کتاب الخمس: ۳۲۴-۳۲۵). از این رو، ما به سه دیدگاه مهم و البته زنده که متعلق به مشهور، مرحوم مغنیه رحمته الله و امام خمینی قدس سره است، خواهیم پرداخت.

۱-۴. مشهور

به اذعان مشهور، نخست، اصل خمس در عصر غیبت مانند دوره حضور تعطیل نیست و دوم، وجوه حاصل از این طریق به شش سهم تقسیم می‌شود: سهم خداوند متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله، امام، بینوایان، یتیمان و درماندگان در سفر. از این سهام، سه سهم نخست در عصر غیبت، مانند دوره حضور مختص به امام معصوم است و باقی باید بین گروههای سه‌گانه که تبارشان به هاشم - جد رسول خدا صلی الله علیه و آله - منتهی می‌شوند، توزیع گردد. متن سخنان محدث بحرانی این است:

اما در زمان غیبت... سهام اصناف سه‌گانه به خودشان صرف گردد. اکثریت فقهای متقدم ما نیز بر همین نظر بوده‌اند؛ نظریه‌ای که بر مبنای عمل به آیه و روایات قسم نخست، اتخاذ شده است... بنابراین، واجب است سهم اینها به خودشان رسانده شود چون مانعی وجود ندارد...» (بحرانی، همان: ۱۲/۷۴۴).

مشاهده می‌شود شهرت مربوط به سهم گروههای سه‌گانه است، اما راجع به کیفیت پرداخت سهم مبارک امام، چنین شهرتی ادعا نشده، اگرچه در برخی منابع

متأخر عنوانی آمده که گویا در این خصوص نیز شهرت مبنی بر ایصال آن به فقیه جامع الشرایط وجود دارد (معنیه، فقه الامام الصادق علیه السلام: ۲۰۰۷: ۲/ ۱۱۹). جدا از رهیافتهایی که ارائه شده، فتوای فقهایی معاصر نیز بر پرداخت سهم امام به فقیه، استقرار یافته است (سیدیزدی طباطبایی، همان: ۴/ ۳۰۸). نکته در خور توجه دیگر اینکه اگرچه در ظاهر سخن از تقسیم خمس به سهام شش‌گانه رفته، اما عملاً خمس به دو بخش مساوی تقسیم می‌شود: یک بخش برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام و بخشی دیگر برای گروههای نیازمند از سادات.

ادله: برای اصل مدعا به ادله ذیل استدلال شده است:

الف. آیه خمس

واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسة وللرسول ولذی القربى والیتامی
والمساکین وابن السبیل إن كنتم آمنتم بالله (انفال: ۴۱)؛ و بدانید که هر
چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای
خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است... .
برابر تحلیل مرحوم علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ق) این آیه شریفه نصی است مبنی
بر تقسیم خمس به سهام شش‌گانه (علامه حلی، مختلف الشیعه ۱۴۱۳: ۳/ ۳۲۶).
مفروض که در این استدلال برای آن هماهنگی با روایات متواتر ادعای اجماع شده،
این است که آیه هرچند در جنگ بدر نازل شده، اختصاص به غنائم جنگی ندارد
(طباطبایی، ریاض المسائل ۱۴۱۸: ۵/ ۲۸۸). به نظر مرحوم خوئی، حتی اگر آیه
مختص غنائم جهاد هم باشد، باز وجه دلالت آن بر وجوب تقسیم خمس بر طبق
مدعای مشهور محفوظ است، زیرا ادله متکفل اثبات خمس در گنج و موارد دیگر،
از بیان موارد مصرف ساکت‌اند و این نشان می‌دهد که موارد مصرف اقسام دیگر
نیز متفاوت از آنچه در شرع با آیه خمس غنائم مقرر شده، نیست (خوئی، کتاب
الخمس ۲۰۰۰: ۳۰۶).

ب. روایات

همین نحوه تقسیم در روایات متعدد تکرار شده و از این جهت نیاز به آوردن همه آنها نیست. تنها نکته قابل توجه در مضامین آنها این است که اولاً به صراحت از تجمیع سه سهم نخست سخن گفته‌اند و ثانیاً، ذی‌قربی را به امام معصوم تفسیر کرده‌اند که مراد از آن قرابت نسبی محض نیست. برای نمونه، بخشی از متن یک روایت طولانی را در این زمینه مرور می‌کنیم:

مرسله حماد: حماد بن عیسی نقل کرده که امام کاظم علیه السلام فرمود: خمس از پنج چیز گرفته شده.. و بر شش قسمت میان این گروهها تقسیم می‌شود: خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله، ذی‌قربی، یتیمان، بینوایان و درماندگان در راه. از این سهام، سهم خدا و پیامبر به ولی‌امر بعد از پیامبر داده می‌شود... در مجموع نصف خمس کامل از آن امام و نصف دیگر برای یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان از اهل بیت امام است... (کلینی، الکافی ۱۴۰۷: ۱/ ۵۳۹، باب الفئی والانفال، ح ۴).

چنان‌که پیداست، روایت سنداً مرسل بوده و این کمبودی است که به اعتراف کارشناسان حدیث تمام روایات این باب با این مشکل روبه‌روست. با این همه تظافر یا حتی تواتر این دست روایات سبب شده تا مشهور به مضمون آنها اطمینان کنند؛ اعتمادی که مطابق مبنای خود مشهور می‌تواند ضعف سند را نیز جبران نماید (طباطبایی، ریاض المسائل: ۵/ ۲۶۱؛ شیخ انصاری، کتاب الخمس: ۲۸۱). به علاوه، به طور موردی حماد بن عیسی از اصحاب اجماع است (شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال: ۱۴۰۴: ۲/ ۶۷۲). به اعتقاد برخی از رجال‌شناسان، لازمه چنین موقعیت ایجاب می‌کند تا حدیث امثال حماد تلقی به قبول گردد (خویی، معجم رجال الحدیث ۱۹۹۲: ۱/ ۵۱ - ۵۹).

به این ترتیب، و با وجود این تفاسیر روشن مبنی بر تعیین مصداق مفهوم ذی‌قربی، دنبال کردن گزینه‌های دیگر مانند اینکه این مفهوم شامل تمام خویشاوندان

پیامبر می‌گردد، جرأت اجتهاد در قبال نص را می‌طلبد. چنان که معروف است مرحوم ابن جنید رحمته الله از سر بی‌مهری به این نصوص، ذی‌قربی را هماهنگ با فقه اهل سنت، بر همه خویشاوندان پیامبر بدون قید فقر، تعمیم داده است (علامه حلی، *مختلف الشیعة*: ۳/۳۲۷) و شگفت آنکه پنج قرن بعد مرحوم اردبیلی (۹۹۳ق) هم با وجود این نصوص، هماهنگی خود را با ابن جنید، پنهان نکرده است (اردبیلی، *مجمع الفائدة والبرهان* ۱۴۰۳: ۴/۳۲۷).

هزینه‌کرد سهام

۱. **سهام سادات:** با آنچه در باره تقسیم خمس گفته شد، ادعای توزیع سهام گروههای سادات نیز مدلل می‌شود، زیرا معنا ندارد سهمی تعیین شده برای گروههایی که در دسترس است معطل گذاشته شود. آری، تنها در زمان حضور است که به دلیل روایات خاص وجوه خمس باید به امام تحویل شود. اما در زمان غیبت، ما هستیم و این ادله که به طور مطلق از وجوب خمس، سخن می‌گویند. علاوه بر این، برابر مسلمات فقه شیعه، بر گروههای نیازمند مصرح در آیه، استفاده از دیگر صدقات شرعی، تحریم شده است. در این صورت، هرگونه، مانع‌تراشی در راه توزیع سهام اینها، از اساس با فلسفه تشریح خمس، در تعارض قرار می‌گیرد (همدانی، همان: ۱۴/۲۷۸-۲۷۹).

۲. **سهام مبارک امام علیه السلام در عصر غیبت:** بسیاری از اختلافات در مدیریت خمس از گذشته‌ها تا کنون، بیشتر پیرامون سهم مبارک امام علیه السلام بوده است. در قسمت سهم سادات حداقل یک برداشت نسبتاً مسلط تاریخی وجود دارد. اما قضیه سهم مبارک امام از آغاز غیبت، میدان تضارب آرا بوده است، زیرا از یک سو به نص مطلق کتاب و سنت، بخشی از وجوه خمس به امام اختصاص دارد و از سوی دیگر، غیبت امام زمینه دسترسی به صاحب این سهم را عملاً سلب کرده است. دغدغه

تمام فقیهانی که از تداوم تشریح خمس در عصر غیبت دفاع می‌کنند، این است که میان این دو نقطه به ظاهر متضاد، یعنی وجوب پرداخت خمس و دور از دسترس بودن مستحق اصلی و بلکه به تفسیر مشهور مالک اصلی، پیوندی برقرار نمایند. در هر حال، نتیجه‌ای که مشهور بدان رسیده، این است:

نصف خمس که برای امام علیه السلام است در زمان غیبت به نائیش - مجتهد جامع شرایط - مربوط می‌گردد. پس ناگزیر این سهم یا به او رسانده شود یا با اجازه‌اش به مستحقان پرداخت گردد؛ احتیاط این است که اگر نصف دیگر برای تأمین نیازمندیهای سادات کافی نباشد، به غیر آنها داده نشود (سید یزدی، همان: ۴/ ۳۰۸).

اکثریت فقهایی که بر عروه حاشیه نگاشته‌اند، بر اصل این فتوا تعلیقه‌ای ندارند و مهم‌ترین رهیافتی که برای آن ارائه شده از سوی فقیه مشهور معاصر، مرحوم خوبی رحمته الله، است:

این سهم باید در مواردی هزینه شود که مطمئناً موافقت امام علیه السلام در آن محرز گردد ... سؤالی که باقی می‌ماند این است: آیا مالک می‌تواند مستقلاً اقدام کند یا باید به حاکم شرع مراجعه نماید یا از او اذن بگیرد؟ این مسئله بستگی به وجدان هر فرد دارد؛ اگر مکلف در نفسش یقیناً یا مطمئناً، رضایت امام را احراز کرد، لزومی ندارد به حاکم شرع مراجعه نماید، اما اگر به چنین نتیجه‌ای نرسید و بلکه احتمال داد که مبادا هزینه‌کرد این سهم در زمان غیبت منوط به اذن نائیب امام باشد، چنان که در عصر حضور منوط به اذن خود امام است، باید به حاکم شرع - فقیه جامع شرایط فتوا - مراجعه نماید. البته این احتمال، برای هرکس که در این باب تأمل کند، یک امر طبیعی است. به ویژه برای رعایت مصالح عمومی و پاسداشت جایگاه رهبری دینی، زیرا تصرف در مال دیگران - امام - بدون احراز رضایتش جایز نیست و علی‌الغرض این رضایت بدون استیذان از حاکم شرع هم، مشکوک

است (خویی، کتاب الخمس: ۳۲۵ - ۳۲۷).

البته مرحوم خویی در ادامه این نکته را روشن می‌کند که مراد او از نیابت فقیه، ولایت فقیه نیست، بلکه همان نیابت در قضا و فتواست. منشا این احتیاط هم نه احتمال نیابت فقیه در تمام شئون رهبری بلکه حفظ و تقویت همبستگی با مرکز رهبریت دینی است. به عبارت دیگر، اولاً، اصل اشتغال ذمه به تکلیف یقینی است، ثانیاً، در صورت اقدام مستقل مکلف بدون اجازه فقیه، امثال تکلیف مشکوک است، و ثالثاً، اقدام زیر نظر نایب امام قدر متیقن از موردی است که احراز موافقت امام در آن قطعی خواهد بود.

نقد و بررسی

نکته بنیادی که نباید در اندیشه مشهور دست‌کم گرفته شود، پیشفرض مالکیت مستحقان خمس است؛ از این دیدگاه، آیه و روایات مفسر آن، همه اگر از تقسیم سخن می‌گویند مقدم بر آن مالکیت گروه‌های مستحق را به رسمیت شناخته‌اند. براین اساس، ملاحظاتی در باره مدعا، لوازم و مستندات آن به شرح ذیل وجود دارد:

۱. تناقضات مدعا

الف. اگر آیه خمس نص در تقسیم خمس است، باید در زمان غیبت حداقل در صورت امکان دسترس به همه اصناف سه‌گانه، وجوه خمس میان آنها مساوی تقسیم گردد. این درحالی است که مشهور به این پیامد هیچ التزامی از خود نشان نداده و بلکه در مقابل از عدم لزوم توزیع بر گروه‌های نیازمند حتی در فرض دسترس، سخن گفته‌اند و شگفت آنکه برای تحکیم این نظر، به روایتی استدلال کرده که مرتبط به زمان حضور و مدلول نهایی آن هم این است که اختیار توزیع وجوه خمس، همه وابسته به صلاح‌دید امام است (عاملی، مدارک الاحکام ۱۴۱۱: ۴۰۵/۵). نیز اگر آیه نص در مدعاست، چرا در زمان حضور امام سهم سادات را باید به

صلاح‌حدید خویش توزیع نماید و چرا در صورت افزونی آن مازاد به امام برگردد و در صورت نقص، امام موظف به جبران باشد؟ خود مرحوم علامه نیز در این بحث نهایتاً توقف را اختیار می‌کند با اینکه قبلاً ادعای دلالت آیه را بر تقسیم به اصناف مطرح کرده بود (علامه حلی، مختلف الشیعة: ۳/۳۳۷).

ب. بر مبنای اتخاذ شده، یعنی تقسیم و ملکیت، باید سهم پیامبر ﷺ و سهم هر امام علیهم‌السلام پس از خودش، به وارثان او منتقل گردد، در حالی که همه کسانی که از گفتمان مشهور دفاع می‌کنند معتقد به انتقال سهام سه‌گانه نخست، به امام بعدی‌اند. افزون بر این، اگر ملکیت و وراثت در معنای لغوی کلمه در این ادبیات به کار رفته باشد، بعد از دوران حیات پیامبر ملکیتی برای او تصور نمی‌شود تا کاربرد ارث و میراث درست باشد، زیرا عناوینی چون پیامبری و امامت، خواه ناخواه، در اصل ثبوت این حق دخیل‌اند (=حیثیت تعلیلیه) (نجفی، همان: ۱۶/۱۹) و می‌دانیم بعد از رحلت پیامبر این عنوان دیگر وجود ندارد (شاه‌رودی، کتاب الخمس: ۱۴۲۵: ۲/۴۴).

ج. به اتفاق فقیهان، تمام وجوه خمس در زمان حضور باید به امام پرداخت شود و بر اوست که گروه‌های نیازمند را طبق صلاح‌حدید خویش تأمین نماید. اگر اصناف مالک این سهم‌اند، با هر عنوانی که باشد، این حکم نوعی تعلیق نص کتاب، در زمان حضور است. مرحوم صاحب جواهر گویا بر این نکته متفطن شده که با یک موضوع برخورد دوگانه درست نیست. اگر در زمان حضور به مقتضای نصوص خمس باید به امام به عنوان یک سهم واحد داده شود، در زمان غیبت نیز مقتضای اتباع این نصوص به علاوه روایات دیگر تسهیم واحد و تسلیم آن، به حاکم شرع است (نجفی، همان: ۱۶/۱۵۵). خود مرحوم علامه نیز در این بحث نهایتاً سکوت کرده است (علامه حلی، همان: ۳/۳۳۶).

د. معروف در میان اصولیان این است که برخی ادوات خاصی مفهومی دارد، ولی قطعاً تقسیم که خود از مقوله اعداد است خالی از چنین کارکردی نیست. بنابراین،

اقسام داخلی یک چیز، در میان خود قسیم همدیگرند. تمام کسانی که به تجمیع سه سهم نخست و عدم التزام به توزیع مساوی سهام گروه‌های نیازمند سادات معتقدند، هیچ ثمره‌ای برای این تقسیم قائل نبوده و از ظاهر یا نص آیه آشکارا عدول کرده‌اند (راجع به عدم لزوم توزیع سهام به همه اصناف نیازمند، نک: نجفی، همان: ۱۰۱/۱۶-۱۰۴ و ۱۰۸؛ سیدزیدی، همان: ۳۰۶/۴). مرحوم ابن ادریس رحمته الله بر اساس مبنای کلی مشهور درست هشدار می‌داد که اگر این تقسیم را می‌پذیریم با آن برخورد تشریفاتی درست نیست (ابن ادریس، السرائر، ۱۴۱۰: ۱/۴۹۲).

۲. دلیل مدعا

از نظر مشهور، «لام» در «لله و للرسول و لذی القربی»، که در آیه خمس به کار رفته، به معنای ملکیت است؛ گروه‌های سه‌گانه بعدی هم به دلیل وحدت معطوف و معطوف علیه در این حکم با گروه قبل، شریک‌اند. به اذعان شیخ انصاری که مهم‌ترین پیچ و خمهای ادبی را در این باره آزموده، «لام» در این موقعیتها جز ملکیت معنای دیگری افاده نمی‌کند. اگرچه ممکن است در مواردی برای اختصاص هم استفاده گردد یا اصلاً معنای لغوی آن این باشد. اما در اینجا به این دلیل مفید ملکیت است که اولاً، کاربرد مطلق اختصاص بدون قیود که حد این اختصاص را تعیین ببخشد، ملکیت است. ثانیاً، تناسب مورد مقتضی آن است که «لام» در این جاها به طور معین در معنای ملکیت به کار گرفته شده باشد، چون سخن از مختص و مختص به در این موضوع معنا ندارد (شیخ انصاری، کتاب الخمس: ۳۱۱ - ۳۱۲).

در هر دو استدلال راه برای مناقشه باز است:

یکم. تحقیق در کاربرد این آداب حرفی نشان می‌دهد، استفاده از آن بدون قید و قرینه، اگر در معنای اختصاص غیر ملکی بیشتر نباشد، کمتر نیست. تازه، در ملکیت نیز به معنای ملکیت تام و تمام نیست و گاه برای ملکیت بعضی منافع می‌آید (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم ۱۴۱۲: ۷۵۵) که گویا معادل همان اختصاص است.

دوم. اتفاقاً، خصوصیت مورد، عکس مطلوب شیخ را اثبات می‌کند، زیرا اولاً، اگر قرار باشد «لام»‌ها در این آیه ملکی معنا گردد، در قسمت «الله»، فاقد معنای محصل خواهد بود، زیرا تشریح ملکیت به معنای حقیقی آن هم به یک پنجم لغو است، چون در حقیقت تمام هستی به حکم آنکه معلول است ملک خدای متعال بوده و این تخصیص، بدون مخصص است. افزون بر این، با توجه به اینکه همین «لام» در «رسول» و «ذی‌قربی» با ادات عطف تکرار شده، موجب گسست در سیاق کلام می‌شود، چون ملکیت به این معنا، برای آنها بی‌معناست. اگر منظور ملکیت اعتباری باشد ممکن است مانند مالکیت‌های عنوانی، آثار بر آن مترتب گردد؛ یعنی عقلاً سهمی را بر اساس این اعتبار شرعی در جهاتی مشخص شده به نام خدا هزینه نماید، ولی در کجا چنین جهتی مصرفی متمایز از بقیه سهمها، برای آن در شرع تعیین شده است؟ البته نمونه این تسهیم متمایز برای خدای متعال قبلاً در آیه زکات از سوی برخی فقیهان، صورت گرفته است (سبزواری، ذخیره المعاد ۱۲۴۷: ۲/۴۵۶).

ثانیاً، به اقتضای وحدت سیاق در موارد بعدی هم مفادش باید ملکیت اعتباری باشد و این دو تالی فاسد دارد. نخست آنکه بر وجوه تحت اختیار امام و آنچه در آینده سهم اوست، آثاری چون انتقال به سبب ارث مترتب گردد، ولی به دلیل اجماع و نیز به تناسب حکم و موضوع خمس تحت اختیار امام باید به جانشین حقوقی او منتقل شود نه به وارثان حقیقی؛ چون از نظر عرف عناوینی مانند امام، حیثیت تقیدیه‌اند، یعنی این امتیازات دائر مدار شخص نیست، بلکه مقید به عنوان است. به خصوص که در زمینه انتقال این اموال به وارثان حقیقی، روایتی اگر هم هست در تضاد با آن است (برای نمونه نگاه کنید به تحلیل متکلفانه مرحوم صاحب جواهر: جواهرالکلام: ۱۶/۱۹. برای اطلاع از تفاهای اندیشه صاحب جواهر، نک: مکارم شیرازی، کتاب الخمس ۱۴۱۶: ۵۲۸). دیگر آنکه با فرض تجمیع حداقل سه سهم نخست، تشریح چنین حکمی با روح سیاستهای عدالت‌خواهانه اسلام در تناقض است و

چنان که استاد شهید مطهری فرموده‌اند، اصل عدالت در مقام استنباط باید در سلسله علل احکام به عنوان مقیاس در نظر گرفته شود (مطهری، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی ۱۴۰۳: ۱۴).

اما برای تقسیم شش‌گانه، چنان که اشاره گردید، نص آیه غنیمت را مستند این رویکرد ذکر کرده‌اند. در بخش تناقضات ادعای مشهور خاطرنشان کردیم در عمل هیچ التزامی به این تقسیم از ناحیه مشهور مشاهده نشده و این بدان معناست که بخش نخست آیه و بلکه تمام متن حامل چنین پیام منصوصی نیست. مرحوم شهید صدر رحمته الله نیز در بحثی مرتبط با این مطلب، تذکر می‌دهد که ذکر موارد در آیه، برای بیان تقسیم مالکانه سهام نیست. آیه حداکثر در صدد اصل حکم تخمیس به عنوان یک درآمد دولتی است نه تقسیم میان سهامداران معین. به همین دلیل، با اینکه آیه درباره غنائم جنگ بدر نازل شده، اما گروه‌های نیازمند اجتماعی نیز که هیچ نقشی نظامی در جنگ نداشته‌اند از استحقاق و اولویت ساقط نشده‌اند (شهید صدر، همان: ۲۵).

مرسله حماد

چند نکته وجود دارد که با تأمل در آنها مشخص می‌شود دلالت روایت مزبور، هم از افاده ملکیت وجوه خمس و هم از تقسیم شش‌گانه آن، قاصر است:

الف. سند: راوی واسطه حماد بن عیسی، در این سند ناشناخته است. البته خود حماد از اصحاب اجماع است، ولی قدر متیقن از مفاد این اتفاق، موقعیت ممتاز این افراد است. ملازمه میان جایگاه رفیع این افراد با کسانی که از آنان نقل حدیث کرده‌اند، یا حدیث آنان قطعی الصدور از معصوم باشد، مسلم نیست (خویی، معجم رجال الحدیث: ۱/ ۵۸-۵۹). مشکل بقیه روایات باب هم از این کمتر نیست. ادعای اینکه شهرت موجود ضعف این روایات را جبران می‌کند هم راه به جایی نمی‌برد، چون شهرت در صورتی جبران ضعف سند خواهد کرد که مستند آن منحصر به

همان روایت باشد.

ب. دلالت: تأمل در کلیت متن مرسله نشان می‌دهد، در فقراتی، صدر و ذیل آن به گسست مضمونی مبتلاست؛ مانند اینکه در عین تصریح به تقسیم شش‌گانه، در آخر از کل وجوه خمس، به سهم رسول الله ﷺ تعبیر می‌کند: «بر مال پیامبر و والی زکاتی نیست... (کلینی، همان: ۱/۵۴۳)»

با اینکه جهت صدور همین بخش، بیان حکم زکات در تمام وجوه خمس است. نیز در عین سخن از تقسیم به وجوه شش‌گانه، این بخشها را دارد:

نصف دیگر برای یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان از اهل بیت امام است که امام میان آنها مطابق کتاب و سنت به قدر هزینه یک‌ساله، توزیع می‌کند، اگر از هزینه یک‌سال چیزی افزون آمد، آن مال حاکم است و اگر کم شد بر حاکم است که از آنچه پیش او هست هزینه یک‌ساله آنها را تکمیل کند و جبران کمبود از آن جهت بر عهده امام است که در صورتی بیشتر بودن نصف از هزینه‌ها، آن افزونی به او بر می‌گردد... (کلینی، همان: ۱/۵۳۹)

به علاوه، جای خمس ارباب مکاسب در این متن خالی است، درحالی که بخشهایی از آن مرتبط به احصای اموال متعلق خمس، صدور یافته است. گذشته از این، به موجب روایتی که به گواهی صاحب مدارک صحیح‌ترین آنها در این باب است، وجوه خمس باید به سهام پنج‌گانه تقسیم گردد (عاملی، همان: ۳۹۷). تعارض مدلول این صحیحه این روایات، قابل کتمان نیست، هرچند شیخ آن را به قضیه خارجی حمل کرده است (شیخ طوسی، الاستبصار ۱۳۹۰: ۲/۵۷). اما قرائن داخلی مخالف این برداشت است. در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل، روایات دال بر تقسیم شش‌گانه، در تقابل با فتوای فقیهان اهل سنت صدور یافته است. یک وجه جمع دیگر نیز قرائت حکومت‌اندیش از وجوه خمس است. روی این فرض، امکان حمل مدلول تمام این روایات که از تقسیمات متعارض به پنج و شش سخن می‌گویند، به

قضایای خارجی به بعد نخواهد بود.

از همه گذشته، مبنای مشهور در تقسیم سهام این است که تسویه وجوه خمس میان اصناف مندرج در آیه، لازم نیست. هم امام و هم خود مالکان در عصر غیبت می‌توانند سهم گروه‌های نیازمند را به یک گروه خاص بدهند. با اینکه به تعبیر مرحوم علامه حلی رحمته‌الله، آیه مبنی بر تقسیم مساوی، نص است. مرحوم محدث بحرانی، این تقابل با نص را، بر اساس مدالیل امثال این مرسله بر مکانیسم تخصیص کتاب با سنت، توضیح می‌دهد (بحرانی، همان: ۱۲/ ۳۸۴). ولی تصرف در آیه که نص در دلالت است با روایات این چنینی، می‌تواند تخصیص باشد؟

۳. جایگاه فقیه

با صرف نظر از نقدهای دو محور قبل و اذعان به درستی تقسیم سهام، آن هم به نحو مالکانه، سؤال اساسی دیگر این است: آیا آن رهیافت ارائه شده برای دخالت فقیه در حصه امام علیه‌السلام در منظومه تفکر مشهور قابل دفاع است؟

دغدغه فقیهانی مانند مرحوم خوئی رحمته‌الله این است که تکلیف مالی را روشن کنند که کمیت آن مشخص، مالک آن معین اما از نظرها غایب است! و این غیبت اگرچه چالش‌ساز شده، ولی قطعاً موجب سقوط حق ثابت شده‌اش نمی‌شود (طباطبایی، ریاض المسائل: ۵/ ۲۷۴). همه راه‌های طی شده برای کیفیت هزینه آن است تا رضایت آن مالک اصلی احراز شود و قدر متیقن آن این عنوان شده که تحت اشراف فقیه جامع شرایط دخل و خرج گردد، زیرا فارغ از این گزینه، احراز رضایت مشکوک است. اما خاستگاه این شک چیست؟ به تصریح امثال مرحوم خوئی رحمته‌الله منشأ این شک، احتمال نیابت فقیه از امام نیست، بلکه چون در زمان حضور، این سهم باید به خود امام رسانده شود، در عصر غیبت نیز احتمال می‌رود که این سهم باید تحت اشراف فقیه، هزینه شود.

تا آنجا که ما می‌فهمیم، چنین شکی بی‌بنیاد است، زیرا در زمان حضور بر اساس ادله خاص و مفروض ملکیت، باید به خود امام داده شود، اما در زمان غیبت برابر مبنای امثال مرحوم خوئی، که فقیه متصدی رهبری نیست، چرا مکلف شک کند که مبدا در عصر غیبت هم تکلیف، رجوع به فقیه باشد. آری، بر اساس تئوری جلب رضایت امام، این شک تا حدودی معقول است. از این نظر، یقیناً امام این را می‌پسندد تا با سهمش برخی نیازهای مبرم دینی رفع گردد، بنابراین، چون در صورت اقدام فردی ضریب اطمینان رسیدن به این نقطه رضایت بسیار پایین است، باید سهم امام را در عصر غیبت به فقیه داد تا او که از یک افق برتر به اولویتهای آگاهی دارد، به خرج آن اقدام کند.

شاید چندان بعید نباشد که صرف این گونه درآمدها برای مصالح امت به منظور احراز رضایت امام در چنین مراکزی از نظارت بهینه برخوردار است، اما این تنها بدیل ممکن نیست. به علاوه، مرحوم صاحب جواهر در این زمینه گلایه‌ای را مبنی بر بی‌اساس بودن این طرز تلقی مطرح می‌کند که بسیار عبرت‌آموز است (نجفی، همان: ۱۶/۱۱۳).

۲-۴. مرحوم مغنیه (۱۳۲۴-۱۴۰۰ق)

مرحوم مغنیه از فقیهان برجسته معاصر لبنان و از شمار نواندیشان است. اثر فقهی که وی به نام «فقه الامام جعفر الصادق (ع)» در نجف اشرف نوشت،^(۲) موجب ستایش برخی فقه‌پژوهان ژرف‌اندیش چون مرحوم شهید صدر گردید (نک: مجله فقه اهل بیت (ع): ۸/ ۹۶). البته تحلیل ویژگیهای فکری او مجال دیگر می‌طلبد. آنچه ما اکنون در صدد آنیم، هزینه خمس از دیدگاه ایشان است که در قسمت سهم امام، هم مبانی و لوازم دیدگاه مشهور را نقد می‌کند و هم مبانی فقیهانی را قبول ندارد که بر مبنای ولایت فقیه، کل خمس را حق دولت اسلامی می‌داند. مرحوم مغنیه در دو اثر

مهم خود، یکی فقه الامام الصادق علیه السلام و دیگر در الامام الخميني والدولة الاسلامية^(۳)، به این موضوع پرداخته است. به دلایلی که گفته می‌شود، بررسی دیدگاه او اهمیت ویژه دارد:

یکم. مرحوم مغنیه از فقیهانی است که

خود را وقف اسلام و ایمان بدان کرده‌اند و اسلام را نظامی جامع و مشتمل بر اخلاق و معنویت، قانون و حکومت و نیز روحی سستینده در برابر تهدید اصالت و تمامیت سیاسی و معنوی مسلمانان، می‌دانند (عنایت، همان: ۳۴).

نیز بخش مهم کتاب امام خمینی و دولت اسلامی را به اثبات دولت و تبیین مؤلفه‌های آن از دید فقه شیعه، اختصاص داده و در مقدمه آن یادآوری می‌کند که با اکثر اندیشه‌های امام موافق است، جز دو مورد؛ یکی ولایت فقیه و دیگر مصرف خمس (مغنیه، الامام الخميني والدولة الاسلامية: ۱۲ - ۱۳).

دوم. ویژگی دیگر این فقیه، تمرکز ابتکاری بر دخالت دادن عنصر اجتماعی در فهم نص دینی است. و بدیهی است که اندیشه‌های امثال این فقیهان در این زمینه جای تأمل بیشتر دارد تا دیده شود این عنصر در فهم نصوص مرتبط با خمس که قطعاً جنبه اجتماعی دارد، چگونه دخالت داده شده یا اصلاً دخالت داده نشده است.

ما در این جا به بررسی نقطه تمایزات دیدگاه او با دیدگاه مشهور در مورد هزینه سهم امام می‌پردازیم. نقدهایی را که بر ولایت فقیه در خصوص خمس دارد، به بخش نقد دیدگاه‌های ولایت‌اندیش در بحث خمس، موکول می‌کنیم. در ابتدا باید به مشترکات اندیشه‌های مغنیه با مشهور درباره قسمت خمس اشاره کرد:

۱. تقسیم شش‌گانه وجوه خمس؛ ۲. استحقاق مالکانه همه اصناف؛ ۳. اختیار مالکان مبنی بر تفکیک و تحویل مستقل سهم گروه‌های نیازمند؛ ۴. دغدغه احراز رضایت امام نسبت به سهم خودش.

آنچه راه مغنیه را از مشهور در مبحث خمس جدا می‌کند، عدم لزوم رجوع به

فقیه جامع شرایط برای اطمینان از رضایت امام است. او ابتدا دغدغه‌ای را که همه در این باره دارند این گونه بازگو می‌کند:

اگر مکلف برای پرداخت خمس، خودش موارد سهم امام را در راهی که رضای خدا و رسولش در آن نهفته، تشخیص دهد یا از آگاهان دیگر که فقیه نیست کمک بگیرد می‌تواند به این علمش عمل کرده... و بدون رجوع به حاکم شرع، خمس را هزینه کند؟ یا حتماً به فقیه رجوع نماید چون بدون اجازه او فراغ ذمه‌اش مشکوک است، هرچند در تشخیص مورد، اشتباه نکرده باشد؟

راه حل مرحوم مغنیه این است:

با اینکه مشهور رجوع به حاکم را واجب می‌دانند، اما این شهرت بی‌اساس بوده و هیچ دلیلی از کتاب، سنت و عقل برای آن در دست نیست. به‌ویژه اگر در راه رضای واقعی امام با اجتماع شرایطی چون قصد تقرب مصرف شده باشد. این شهرت نه تنها دلیل ندارد بلکه ادله ذیل بر ضد آن است:

۱. آنچه بر مکلف واجب است ایفای حق امام است.
۲. اشتراط رجوع به فقیه، قید زاید و البته بدون دلیل است. شک در این‌گونه قیود مانند دیگر شکهای راجع به شرطیت، با اصل عدم شرطیت متفی می‌گردد.

۳. در اسلام واسطه‌گری نیست؛ انجام اعمال عبادی با اجتماع شرایط خود، بدون واسطه مقبول واقع می‌شود (مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام: ۲/ ۱۱۸-۱۱۹).

مرحوم مغنیه در ادامه ریشه‌های تاریخی این دیدگاه را تا عصر شیخ مفید، باز می‌نماید و اصرار می‌کند که رجوع به فقیه، حداکثر بر اساس خوش‌بینی به درستی تشخیص اوست، ولی خبرویت در موضوعات ملازم با شأن محدود ولایت فقیه نیست. به علاوه، مطابق تحلیل صاحب‌جواهر این خوش‌بینی از بن هم‌چندان اساس

محکم ندارد (نجفی، همان: ۱۶/۱۷۳).

نقد و بررسی

گره اصلی در تفکر مرحوم مغنیه که همان تفکر مشهور بوده در اینجاست که در تمام این ادبیات از امام شخص حقیقی اراده می‌شود و از فقیه معنای حقوقی و به همین جهت، از تسلط فقیه که اختیاراتش از اساس هم محدود است بر مال فرد غایب، امکان دفاع منطقی منتفی است. به گمان ما تا از گفتمان مشهور با تمام لوازمش خارج نشویم، خدشه در آرای مرحوم مغنیه دشوار است و او مطابق مبنا، راه درستی پیموده، هرچند در مبنا مانند مشهور، نقدپذیر است، ولی استوار کردن نظریه مرحوم مغنیه بر مبنایی که تصورش اولاً از امام عنوان شخصی است و ثانیاً، سهام خمس را ملک شخصی اصناف می‌داند و ثالثاً، به قصور ادله از اثبات ولایت مطلقه، اذعان دارد، مانند رویکرد مشهور چندان ناهمخوان نیست.

۳-۴. امام خمینی (۱۳۲۰ - ۱۴۰۹ق)

بدون تردید با ظهور امام خمینی رحمته‌الله، فقه شیعه وارد دور تازه‌ای گردید که آثارش به تحول در حوزه اختیارات فقیه جامع شرایط، متوقف نشده و در کل نگاه به مسائل فقه را متحول کرد. گفتمانی که از آن به فقه حکومتی تعبیر می‌شود، مرهون تلاشهای او و نقطه عزیمت به سمت چنین چشم‌اندازی است تا به این بینش که تمام رسالت فقه پاسخگویی به مسائل فرد منهای اجتماع و سیاست یا بی‌ارتباط به آنهاست، خاتمه داده شود. این قصه البته سر دراز دارد و ما اینجا تنها می‌خواهیم به این اشاره کنیم که آنچه به امام امکان خروج از منظومه فکر مشهور را داد، در قدم نخست، انتظارات نو از فقه معاصر بود. برای همین، نقشه راه او برای تحلیل حکومتی خمس، عزیمت از ولایت فقیه به سمت این مفاهیم نیست، بلکه او از تشریح خمس به سوی وجوب تشکیل حکومت اسلامی، پل می‌زند (امام خمینی، ولایت فقیه ۱۴۲۳):

(۳۱) چکیده اندیشه او در نقطه مقابل مشهور، از این قرار است:

سهم سادات: شبهه‌ای وجود ندارد که سادات موارد مصرف‌اند نه مالک تمام سهام سه‌گانه، زیرا قطعاً برای استحقاق این گروهها فقر شرط است؛ یعنی در صورتی مستحق خمس‌اند که هزینه متعارف یک ساله خود را نداشته باشند (امام خمینی، کتاب البیع بی تا: ۲/۶۵۶).
اما سهم امام علیه السلام: بر اساس آنچه از کتاب و سنت فهمیده می‌شود، پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه طاهرین علیهم السلام، متولی تصرف در تمام سهم‌اند نه آنکه خمس ملک آنان باشد (همان: ۶۵۸).

چنان‌که مشاهده می‌شود، امام نه ملکیت اصناف را در وجوه خمس می‌پذیرد و نه تقسیم آن را به سهام شش‌گانه. البته این مسئله برای هیچ فقیه قابل انکار نیست که در نصوص تشریح و توزیع خمس برای گروههای مشخص، امتیازی در نظر گرفته شده، اما این امتیازات از نظر امام خمینی رحمته الله علیه هیچ‌یک مالکانه نیست؛ سادات تنها موارد مصرف‌اند. بقیه نیز چون پیامبر یا امامان معصوم صاحب اختیار تصرف در تمام این درآمد دینی‌اند نه مالک. البته بخشی از این ادعا یعنی اینکه سادات موارد مصرف‌اند نه مالک، قبلاً هم از سوی فقیهانی (نک: محقق حلی، المعتمد ۱۴۰۷: ۲/۶۴۰؛ علامه حلی، منتهی المطلب ۱۴۱۲: ۱/۵۱۱) مورد تصریح قرار گرفته و بعدها نیز به جدی بودن آن در حد یک فرضیه تأکید شده است (سبزواری، همان: ۲/۴۹۲).

ادله

سهم سادات: ثقل استدلال امام را برای اثبات جوهر مدعا، همان آیه معروف خمس و احادیث پیرامون آن تشکیل می‌دهد؛ ادله که مشهور با استناد بدان کاملاً به عکس این نتیجه رسیده‌اند و این سبب شده ایشان در این استدلال هم پاسخ مشهور را بدهد که عمدتاً نقضی است و هم با نگاهی به مطلوب خودش، تحلیل جدید از این ادله ارائه کند. در تقریر ذیل کوشش شده مجموع این ادله، اعم از نقضی و حلی، در

سه بخش سازماندهی گردد:

الف. ضرورتاً در استحقاق گروههای سه‌گانه، علاوه بر انتساب به اهل‌بیت، فقر شرط است. به همین جهت، سقف پرداختی برای اینها به میزان احتیاج سالانه‌شان مشروط شده است. مفهوم این شرط این است که ملاک نخست استحقاق اینها، نیازمندی است که باید از محل این گونه درآمدها رسیدگی شود و آن هم در یک سقف محدود.

ب. به تناسب حکم و موضوع سادات واردند. در غیر این فرض، چه گونه می‌توان باور کرد نصف خمس یک بازار مسلمان که گاه از نیاز سالانه تمام سادات فقیر افزون است، ملک آنان باشد؟ دو گزینه بیشتر نیست؛ یا اینکه نیاز سادات جزئی از اقلام نیازمندی دولت اسلامی محسوب شود تا به تناسب آن از وجه خمس هزینه شده و باقی به بیت‌المال برگردد، یا اینکه باید سراغ راههای دیگری رفت، مانند تعلیق نصف خمس که متعلق به گروههای سادات‌اند اما که به این فرض دوم تن خواهد داد؟

د. در روایات مورد استناد مشهور، مانند صحیحۀ بزنی، تصریح شده که امام به صلاحدید خویش اقدام به تأمین نیازمندی این گروهها بنماید. در مرسلۀ حماد هم آمده: اگر افزون بر نیازها بود، آن مازاد، حق امام است و اگر کمبودی احساس شد، باید او جبران کند. اگر سهام هر صنفی آن هم به نحو مالکانه مشخص شده، وجه توزیع مال آنها به صلاحدید امام چیست؟ یا چرا امام موظف به جبران کمبودها باشد یا آن مازاد بر نیاز، به امام برگشت داده شود؟ (امام خمینی، کتاب البیع: ۲/ ۶۵۶ - ۶۵۸، با تالخیص و تفاوت اندک در دسته‌بندی).

در اینجا فقیه معاصر مرحوم منتظری، نکته دقتی را با مطالعه تطبیقی مصارف خمس و زکات افزوده است. وی با انتقاد از برداشت مشهور نسبت به تخصیص ملکی نصف خمس به سادات می‌نویسد این گونه استنباطات به‌طور ناخواسته

ساحت شرع را در مظان اتهام تبعیض قرار می‌دهد (نک: منتظری، کتاب الخمس و الأنفال بی تا: ۲۷۰-۲۷۱).

سهم امام: از نظر امام، تأمل در خود آیه خمس روشنگر این حقیقت است که ما خمس را درآمدی یکپارچه آن هم برای دولت بدانیم، زیرا در غیر این صورت به انتخاب گزینه‌هایی ناگزیر خواهیم شد که به تالی فاسد آن مشهور هم ملتزم نیستند. آن گزینه‌ها ملکیت اعتباری یا تکوینی برای خدا و رسول خدا یا امام بود. ما در نقد مبنای مشهور در هزینه‌کرد وجوه خمس، این پیامدها را در صورت التزام به ملکیت برای گروه‌های شش‌گانه، برشمردیم و افزودیم که التزام به خود تقسیم نیز مشکلاتی بیشتر از اذعان به ملکیت ندارد. در اینجا نیاز به تکرار آنها نیست، ولی اهمیت تحلیل امام خمینی رحمته الله علیه، در انتخاب زاویه نگاه به مسئله ولایت اعتباری است:

اما مالکیت در تصرف [به معنای] اولویت در تصرف از هر کس که باشد، هیچ مانعی ندارد و اعتبار آن برای خدا نیز عقلایی است و بلکه عقلا او را از هر کس دیگر به تصرف در تمام جانها و اموال، اولی می‌دانند. آری، خود اولویت نیز امر اعتباری است، اما اعتباری که هم میان عقلا معقول است و هم معمول. بنابراین، معنای «فان لله خمس» این است که ذات متعال او ولی امر این اموال می‌باشد... یعنی در حقیقت ولی بالاصاله خدای متعال است و پیامبر نیز از جانب او و پس از آن، امام هم از جانب خدا یا پیامبر صاحب ولایت‌اند.

پس روی این ملحوظ، سهام سه‌گانه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تحت ولایت اوست، زیرا در عصر او امام علیه السلام ولایت ندارد و بعد از ارتحال او، همه سهام تحت ولایت و تصرف او قرار می‌گیرد (امام خمینی، کتاب البیع: ۲ / ۶۵۹ و ۶۶۱).

موافق با این برداشت از آیه، در روایتی تصریح به این شده که خمس حق الاماره

است:

امام علی علیه السلام: ... معیشت مردم از پنج راه تأمین می‌شود؛ از راه امارت، از راه آبادانی ... اما راه امارت را در این آیه بیان فرموده: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ ...** (حرعاملی، وسائل‌الشیعه ۱۴۰۹: ۹/ ۴۸۹، کتاب‌الخمسه، أبواب ما یجب فیہ الخمسه، ب ۲، ح ۱۲).

برخی دیگر هم که از گروههای سادات به‌عنوان موارد مصرف یاد کرده‌اند نیز اختیار سه سهم باقی مانده را به ولی امر مردم محول کرده‌اند. مفهوم و بلکه منطوق این روایات جز این نیست که خمس عملاً تحت اختیار دولت اسلامی است. متن ذیل نمونه‌ای از این روایات است:

حماد بن عیسی، عن العبد الصالح علیه السلام قال... للإمام علیه السلام نصف الخمس کَمَلًا، و نصف الخمس الباقی بین أهل بیته، فسهم لیتاماهم، و سهم لمساکینهم، و سهم لأبناء سبیلهم، یقسم بینهم علی الکفاف... فإن فضل عنهم شیء فهو للوالی، و إن عجز أو نقص عن استغنائهم کان علی الوالی أن ینفق من عنده بقدر ما ینتغنون به... (حرعاملی، همان: ۵۲۰، کتاب‌الخمسه، أبواب قسمة الخمسه، ب ۳، ح ۴).

در یک جمع‌بندی، از دید نوع فکری امام علیه السلام، ولایت بر خمس به معنای اولویت در تصرف تنها از آن خداست؛ پیامبر یا امام هم هرکدام به دلیل ولایت از ناحیه او، این ولایت را دارند. شاید به تعبیر ساده، این ولایت پیامبر یا امام منشعب از ولایت کلی آنها در امر دین و دنیا است. در حقیقت، آیه خمس مانند آیه: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر...» (نساء: ۵۹) در یک موضوع مشخص‌تر از اعطای یک نوع ولایت طولی بر وجوه خمس سخن می‌گوید و چنان که در آنجا سخن از اطاعت‌های مستقل و منهای اطاعت از خدا، معنا ندارد، در اینجا نیز سخن از سهام مجزا و متفاوت و بدون اذن الهی، بی‌معناست. البته فقیهانی هم فارغ از این گفتمان به تکلف از برخی مکانیسم‌های دیگر برای تجمیع این سه سهم نخست سخن

گفته‌اند (اردبیلی، همان: ۴/۳۲۷). به این ترتیب، از نظر امام خمینی علیه السلام، خمس یک درآمد دولتی است برای تأمین مصالح کلان امت و یکی از اقلام آن همان تأمین نیازمندیهای گروههای سه‌گانه سادات و نیازهای شخصی زندگی آنان است.

جایگاه فقیه

با آنچه مرور گردید تقابل اندیشه امام با مشهور در دو نقطه ذیل آشکار می‌شود: عدم ملکیت خمس برای اصناف شش‌گانه؛ عدم لزوم تقسیم آن به سهام متعدد. محور باقی مانده در این بحث، نقش فقیه از دیدگاه امام خمینی علیه السلام یا تفکر ولایت‌اندیش در خمس است. آنچه درباره لزوم رجوع به فقیه برای هزینه‌کرد خمس از مشهور آموختیم، یا از اساس قابل دفاع نبود، چنان‌که مرحوم مغنیه نیز بر آن تأکید داشت، یا اگر هم بود، گزینه منحصر به فرد نبود؛ حداکثر یک احتیاط بود، آن هم فقط نسبت به سهم امام. ولی در نظامی که امام علیه السلام در درون آن خمس را تحلیل می‌کند، همه راهها جز تصدی فقیه، غیر مشروع است، زیرا هویت دینی که برای فقیه جامع شرایط در این اندیشه اثبات شده، ولایت مطلقه است. در نتیجه، لب نظر امام درباره مدیریت خمس و مسئولیت تصدی آن این‌گونه خلاصه می‌شود:

۱. خمس درآمدی است متعلق به دولت اسلامی.
 ۲. مدیریت این درآمد را پیامبر یا امام در زمان بسط ید، به اقتضای مسئولیت رهبری که داشتند متکفل می‌گردیدند.
 ۳. در عصر غیبت، مسئولیت رهبری بر عهده فقیه جامع شرایط است.
 ۴. در نتیجه، مدیریت خمس نیز در عصر غیبت مانند اداره دیگر امور عمومی مردم، بر عهده فقیه خواهد بود.
- تا قبل از این، مشکل مشهور این بود که جز به تصدی مالکانه برای تمام اصناف به گزینه دیگر فکر نمی‌کردند و به همین جهت هم ناگزیر از طی راههای دشوار

بودند که با سهم معین امام غایب چه باید کرد. از سویی، برای فقیه هم هیچ نقشی جز ولایت در فتوا و قضا قائل نبودند. آنگاه با این پرسش مواجه می‌شدند که میان فقیه و امام چه مناسبتی است تا برای هزینه‌ای این مال به او رجوع شود. صاحب جواهر هم درست دریافته بود که تا مبنای خویش را در باب مناسبت امام و فقیه منقح نکنیم، سخن از ارجاع به او برای هزینه این سهم، روی هر فرضیه که باشد، خام است. به علاوه، با این هم مشکل حل نمی‌شود، زیرا اگر ولایت فقیه را فراتر از حوزه قضا و فتوا ثابت کنیم، باز این ولایت ملازم با ولایت او بر مال شخصی امام غایب، نخواهد بود (نک: نجفی، همان: ۱۶/۱۷۷ - ۱۸۰).

نقد و بررسی

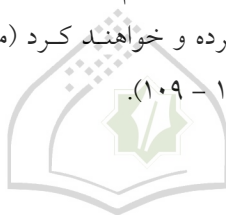
پیش‌تر ضمن بررسی دیدگاه مرحوم مغینه یادآوری کردیم که ایشان علاوه بر نقد دیدگاه مشهور درباره سهم امام، منتقد قرائت ولایت‌اندیشانه از خمس هم هست. تا آنجا که ما می‌دانیم، مغینه تنها کسی است که در جایگاه یک فقیه شیعی، بر اساس مبانی درون مذهبی این انتقادات را کرده است:

۱. در نصوص مربوط به خمس و زکات و نیز سخنان فقها، نشانی از واژه دولت یا حکومت به چشم نمی‌خورد... تازه آنچه هست بر خلاف این مدعاست: اما وجوه صدقات، اینها برای گروههایی است که از امارت سهمی دریافت نمی‌کنند (حرعاملی، همان: ۹/۲۱۳، باب ۱، ابواب مستحقین زکات و...، ح ۸). واژه امارت هم هر حکومتی را که مد نظر باشد، شامل می‌شود.

۲. نصوص تشریح صریحاً بر این دلالت می‌کند که وجوهات مالی، همه منحصرأ از آن تهی‌دستان‌اند: «والذین فی اموالهم حق معلوم؛ و همانان که در اموالشان حقی معلوم است» (معارج: ۲۴)؛ «انماالصدقات للفقراء والمساکین؛ صدقات تنها از تهیدستان و بینوایان‌اند» (توبه: ۶۰)...

از امام صادق علیه السلام هم روایت شده است: «بدون شک خداوند عزوجل برای بینوایان در اموال ثروتمندان چیزی را واجب کرده که با آن نیازمندیهایشان تأمین گردد» (حرعاملی، همان: ۱۰/۹، باب ۱، از ابواب ماتجب فیه الزکات، ح ۱).

۳. یقیناً پیامبر و اهل بیت طاهرینش حقوق مالی را از ثروتمندان می گرفتند و آن را به فقیران بر می گرداندند. در نامه امام علی علیه السلام خطاب به برخی کارگزارانش هم این دستور آمده است: «در مصرف اموال عمومی که در دست تو جمع شده اندیشه کن، و آن را به عیالمدان و گرسنگان پیرامونت ببخش» (نهج البلاغه، ۱۳۸۰: ۶۰۹) بر همین روال، خود امام خمینی و تمام مراجع تقلید قبل و بعد از ایشان عمل کرده و خواهند کرد (مغنیه، الامام الخمينی و الدولة الاسلامیة: ۱۰۸ - ۱۰۹).



نقد نقدها

این تمام نقدهایی است که مرحوم مغنیه در قسمت خمس بر امام خمینی رحمته الله دارد و چنان که می بینیم، او با قلم روان خود با دو سبک متفاوت، یعنی نقضی و حلی، تحلیل امام را در این موضوع نمی پذیرد. ولی با این حال، بررسیهای او خالی از این ملاحظات نیست:

الف. اولاً، اینکه عین واژگان دولت و امارت در ادبیات روایی باب خمس به کار نرفته، حق با مغنیه است ولی آیا معادل این واژهها هم در این نصوص استفاده نشده است؟ ادبیات ابواب خمس سرشار از واژههایی چون «رسول» و «امام» است. و این هر دو علاوه بر محتوایی معنوی، حامل بار سیاسی هم هست. برخی از فقیهان معاصر این نکته را با این بیان که عناوینی چون امامت و پیامبری حیثیتهای تقییدی اند، با ظرافت بیشتر مطرح کرده اند (نک: منتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه*: ۴/۱۱۴).

ثانیاً، کاش مغنیه برای تحکیم مدعایش به روایت استناد نمی‌کرد چون خود روایت مورد استناد او چند سطر قبلش این جمله را دارد:

وَأَمَّا مَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ مَعَايِشِ الْخَلْقِ... مِنْ خَمْسَةِ أَوْجُهٍ وَجَهِ
الْإِمَارَةِ وَوَجَهِ الْعِمَارَةِ... فَأَمَّا وَجَهُ الْإِمَارَةِ فَقَوْلُهُ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ
شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ... (حرعاملی، همان: ۹/ ۴۹۰).

مرحوم مغنیه بدون تأمل در صدر و ذیل، به تقطیعی که مرحوم حرعاملی از بخشهای آخر این روایت انجام داده اکتفا می‌کند. با نگاهی به کل متن معلوم می‌شود صدقاتی که در آن بخش مورد استناد ایشان قرار گرفته، نقطه مقابل وجوه خمس است.

ب. از شخصیت مغنیه بسیار شگفت است که چرا به آیات و روایاتی مربوط به صدقات عمومی و خصوصاً زکات استناد کرده است. خود ایشان بیش از هر کسی می‌داند خمس در یک نگاه کلی ممکن است از مصادیق صدقات باشد، ولی قطعاً در بسیار جهات حکم آن از صدقات و زکات متفاوت است؛ هم به لحاظ اموالی که متعلق خمس قرار می‌گیرد و هم به لحاظ مستحقان که در آن سهم دارند. بنابراین، تعمیم حکم زکات و صدقات عمومی بر خمس، تعمیم حکم به خارج از موضوع است.

ج. اما استدلال به سیره: اصل سیره مورد ادعا قابل تردید نیست، اما جای این سؤال هست که چرا پیامبر و امامان این وجوهات را جمع‌آوری می‌کردند. ثانیاً، آیا همه آنچه را جمع‌آوری می‌شد، میان فقیران توزیع می‌کردند؟ پاسخ مثبت به این پرسش اخیر را خود مغنیه هم قبول ندارد و مدعای امام جز این نیست که پیامبر و خلفای او به دلیل آنکه متولیان دولت اسلامی بودند، مسئولیت اداره این وجوه مالی را داشتند و این مسئولیت همچنان برای رهبری دولت اسلامی، محفوظ است.

قراین راهبردی

علاوه بر آنچه راجع به تحکیم دیدگاه سوم گفته شد، نکات ذیل نیز می‌تواند در حد یک قرینه نقش مهم ایفا نماید:

۱. ماهیت خمس: علی‌رغم آنکه همه در بحث مفهوم‌شناختی بر این اتفاق نظر دارند که خمس در درجه نخست «حقی» است که در شرع برای اصناف ویژه فرض شده، اما در هیچ جا به لوازم این سخن باز نگشته و گاه درست در نقطه مقابل آن حرکت کرده‌اند. نگاه به سهامی بودن خمس و استحقاق مالکانه اصناف، چنان که مشهور بدان اذعان داشته‌اند، یکی از این گسستهای منطقی است. تنها در آفاق تفکر امام خمینی علیه السلام است که فروع بحث خمس با تعریف آن به شکل هماهنگ پیش می‌رود.

۲. پیشینه تاریخی: یافته‌های تاریخی و زبان‌شناختی نشان می‌دهد خمس در واقع، جایگزین «مربع» شده است؛ مربع نصابی بوده که در جاهلیت از غنائم جنگی و برخی اموال دیگر به رئیس قبیله می‌دادند. از این نظر، خمس مفهوماً جدا از سمت رهبری جامعه نیست. البته اسلام در مصارف و کمیت آن تعدیلاتی به‌وجود آورده، ولی اینکه مرجع مسئول آن همچنان تنها رئیس جامعه بوده، چیزی نیفزوده است (برای تحقیق، نک: ابن منظور، لسان العرب ۱۴۱۴: ۱/۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک بی‌تا: ۲/۳۸۷).

۳. مکاتبات نبوی: نامه‌ها و عهدنامه‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام در دست است که آن حضرت خمس را یک سهم، آن هم به‌عنوان «خمس الله»، از مردم مطالبه کرده‌اند. تا آنجا که به متون این مدارک مربوط می‌گردد، چیزی از سهام متعدد و تأمین بینوایان در آن دیده نمی‌شود (برای اطلاع از نمونه‌ها، نک: ابن هشام، سیرة النبی صلی الله علیه و آله ۱۹۶۳: ۴/۱۰۱۴ - ۱۰۱۵؛ ابن سعد، طبقات الکبری بی‌تا: ۱/۳۰۴-۳۰۵).

جمع‌بندی

مهم‌ترین محورهایی که در این نوشتار مورد تحقیق قرار گرفت، به ترتیب زیر قابل جمع‌بندی است:

۱. خمس در اصطلاح فقها حقی است که در اموال معین برای مصالح امت مقرر شده است. بنابراین، خمس از مفاهیمی است که با ملک تفاوت دارد و این ویژگی می‌تواند در شناخت حکم وضعی خمس، نیز در تفسیر نصوص و اتخاذ رویکردها در باب مدیریت آن در عصر غیبت به عنوان یک قرینه ایفای نقش کند. البته تا حال در مطالعات فقیهان، توجه به این عنصر مغفول مانده است.

۲. در مالی که خمس به آن تعلق گرفت، حکم وضعی مالک قبل از اخراج سهم مسحقان منوط به این است که ما نحوه تعلق خمس را به اموال چگونه بدانیم. مطابق مبنای مشهور، خمس متعلق به عین و آن هم به نحو شرکت حقیقی است. پس حکم تصرف مالک در مال متعلق خمس، تصرف فاسد است. در بررسیها مشخص شد این نظر با قاطعیت قابل دفاع نیست و تشریحات مالی در روح خود چیزی متفاوت از قوانین مالی متداول در میان عقلا نیست.

۳. مشهور خمس را ملک گروههای شش‌گانه می‌داند. به همین جهت، پرداخت سهم گروههای سادات را در عصر غیبت به خود مکلف واگذار کرده، اما راجع به سهم امام دچار تردیدها شده‌اند و بالاخره به این نتیجه رسیده‌اند که سهم امام به فقیه سپرده شود، چون او با اشرافی که بر نیازمندیها دارد می‌تواند نقطه اولویتهای مورد نظر امام را نیز تشخیص بدهد. در نقد این دیدگاه گفته شد مشهور به لوازم این ادعا پایبندی از خود نشان نداده و نیز در تحلیل ادله بسیاری از مفروضات دیگر فقهی را نادیده انگاشته‌اند.

۴. مرحوم مغنیه با اینکه در داخل گفتمان مشهور قرار دارد، ولی به دلیل چالشهای موجود فراروی مشهور در قسمت سهم امام، متفاوت با آنها از عدم لزوم

اشراف فقیه در این باره سخن گفته است؛ مغنیه با اینکه تقسیم‌بندی شش‌گانه و ملکیت اصناف را پذیرفته، اما رجوع به فقیه را برای سهم امام در عصر غیبت نمی‌پذیرد. مرحوم مغنیه این نکته را به تلویح خاطر نشان می‌کند که دفاع از لزوم مراجعه به فقیه، نوعی ترویج الگوی واسطه‌گری در قبولی اعمال است، مانند آنکه در مسیحیت این نقش را پاپ بر عهده دارد.

۵. آخرین دیدگاهی که در زمینه مدیریت خمس بررسی شد، اندیشه امام خمینی علیه السلام بود. امام علیه السلام در نقطه مقابل مشهور، سه ضلع اساسی این مسئله را از نو تحلیل می‌کند: الف. خمس یک درآمد دولتی است؛ ب. گروه‌های سه‌گانه سادات موارد مصرف‌اند؛ ج. تولیت آن به عهده رهبری جامعه است. این تلقی از خمس در کنار ولایت فقیه، ارکان یک نظریه جدید را در باب ماهیت و هزینه خمس رقم می‌زند. در این نظریه فقیه که تمام شئونات معصوم علیه السلام را در امر رهبری جامعه متکفل است، دقیقاً در همان جایگاهی است که بر اساس آن پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام معصوم متولی درآمدهای دولتی و متکفل رهبری بودند. این نظریه با سه قرینه راهبردی تأیید شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی‌نوشتها

-
- (۱). در حقوق مدنی ایران هم حق تقریباً به همین معنا به کار رفته است (نک: کاتوزیان، مقدمه علم حقوق ۱۳۸۳: ۱۳-۱۴).
- (۲). مرحوم مغنیه نگارش این کتاب را در جمادی الاولی ۱۹۶۴ آغاز و در ذی حجه ۱۹۶۶م. به پایان برده است: (مغنیه، تجارب محمدجواد مغنیه ۱۴۲۵: ۱۵۳).
- (۳). «هنگام نوشتن کتاب من کنوز اهل البيت عليهم السلام، حکومت اسلامی؛ امام خمینی، به دستم رسید. پس از مطالعه این کتاب به این نتیجه رسیدم که در این موضوع مطالبی بنویسم. نتیجه این تصمیم افزودن فصلی به آن کتاب شد به نام الخمينی والدولة الاسلامیة (الامام الخمينی والدولة الاسلامیة ۲۰۰۶: ۱۱). این کتاب اکنون با همین نشانه، به نشر رسیده است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ترجمه استاد محمد مهادی فولادوند.
۲. نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک، النهاية فی غریب الحدیث، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۴. ابن ادریس، محمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم: ۱۴۱۰ق.
۵. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، بیروت، دارصادر.
۶. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت، دارالفکر، سوم، ۱۴۱۴ق.
۷. ابن هشام، عبدالملک، سیرة النبی ﷺ، تحقیق: محمد محی‌الدین عبدالحمید، قاهره، مکتبه محمدعلی صبیح، الازهر، ۱۹۶۳.
۸. اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة والبرهان، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۰۳ق.
۹. امام خمینی، کتاب البیع، مؤسسه، تهران، تنظیم و نشر آثار امام خمینی..
۱۰. امام خمینی، سید روح‌الله، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، دوازدهم، ۱۴۲۳ق.
۱۱. انصاری، محمدرضا، «الفرق بین الحق والحکم و الملک؛ تقریر لایبحاث آیت‌الله وحید خراسانی»، پژوهش‌های اصولی، شماره ۷، پاییز ۱۳۸۶.
۱۲. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۰۵ق.
۱۳. حرعاملی، محمد، تفصیل وسائل الشیعة لتحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل‌البتین، اول، ۱۴۰۹ق.
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم، المستند فی شرح العروه الوثقی، تقریر: مرتضی بروجردی،

- مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، سوم، ۲۰۰۰.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، پنجم، ۱۹۹۲.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن الکریم، سوریه، دارالشماییه، ۱۴۱۲ق.
۱۷. سبزواری، محمدباقر، ذخیره المعاد، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۲۷ق.
۱۸. سیدیزدی، محمدکاظم، العروه الوثقی (محمسی)، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ق.
۱۹. شاهرودی، سید محمود، کتاب الخمس، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، دوم، ۱۴۲۵ق.
۲۰. شهید صدر، محمدباقر، اقتصادنا، تصحیح: عبدالحکیم ضیاء، دفتر تبلیغات اسلامی، خراسان، ۱۴۱۷ق.
۲۱. شیخ طوسی، النهایه، بیروت، دارالاندلس، بی تا.
۲۲. شیخ انصاری، کتاب الخمس، تحقیق: گروهی از محققان، کنگره دو صدمین سال تولد شیخ انصاری، قم، ۱۴۱۵ق.
۲۳. شیخ انصاری، کتاب المکاسب، تحقیق: گروهی از محققان، کنگره دو صدمین سال تولد شیخ انصاری، قم، یکم، ۱۴۱۵ق.
۲۴. شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، تحقیق: محمد تقی کشفی، مکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، سوم، ۱۳۸۷ق.
۲۵. شیخ طوسی، محمد، اختیار معرفة الرجال، تحقیق: محمدباقر حسینی، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، ط ۱۴۰۴ق.
۲۶. شیخ طوسی، محمد، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، دارالکتب الاسلامیه، تهران، یکم، ۱۳۹۰ق.
۲۷. صدر، محمدباقر، مجله فقه اهل بیت علیهم‌السلام، (فارسی) فهم اجتماعی از نصوص در فقه امام صادق علیه‌السلام، ش ۱

۲۸. طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، تحقیق: محمد بهره‌مند، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۱۸ق.
۲۹. طبری، محمد، تاریخ الامم والملوک، تحقیق: لجنة من العلماء، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۳۰. عاملی، محمد، مدارک الاحکام، تصحیح: بیروت، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۱ق.
۳۱. علامه حلی، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، تحقیق و نشر: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، ۱۴۱۳ق.
۳۲. علامه حلی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۲ق.
۳۳. عنایت، حمید، «مفهوم نظریه ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی»، ترجمه سعید محبی، مجله کیان، س ۶، ش ۳۴، دی و بهمن ۱۳۷۵.
۳۴. فراهیدی، خلیل، کتاب العین، تحقیق: مهدی مخزومی، قم، هجرت، دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۵. کاتوزیان، ناصر، مقدمه بر علم حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، سی و هفتم، ۱۳۸۳.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۴۰۷ق. تحقیقات پایتور علوم اسلامی
۳۷. محقق حلی، المعتمد فی شرح المختصر، تحقیق: محمدعلی حیدری و دیگران، قم، مؤسسه سیدالشهدا، ۱۴۰۷ق.
۳۸. مطهری، مرتضی، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، حکمت، تهران، ۱۴۰۳ق.
۳۹. مغنیه، عبدالحسین، تجارب محمد جواد مغنیه، تحقیق: ریاض الدباغ، انوارالهدی، قم، ۱۴۲۵ق.
۴۰. مغنیه، محمد جواد، فقه الامام الصادق علیه‌السلام، مؤسسه انصاریان، قم، هفتم، ۲۰۰۷.
۴۱. مغنیه، محمدجواد، الخمينی والدولة الاسلامیة، قم، دارالكتاب الاسلامی، ۲۰۰۶.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، کتاب الخمس، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ۱۴۱۶ق.

۴۳. منتظری، حسین‌علی، دراسات فی ولایة الفقیه، قم، نشر تفکر، دوم ۱۴۰۹ق.
۴۴. منتظری، حسین‌علی، کتاب الخمس و الانفال، قم، دارالفکر، بی‌تا.
۴۵. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تصحیح: محمد قوچانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۴۶. همدانی، آقا رضا، مصباح الفقیه، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۱۶ق.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی